



عجایب هفتگانه

سید عبدالرضا موسوی طبری

یکم: شتابزدگی در مدخل نویسی

جلد ششم دانشنامه ادب فارسی به ادب فارسی در آناتولی و بالکان اختصاص دارد. به مناسبتی به آن رجوع کردم؛ به دنبال مدخل «مقاصد الادوار». ابتدا با هم مرور می‌کنیم:



مقاصد الادوار: رساله‌ای به فارسی در موسیقی، تألیف نورالدین عبدالرحمان مراغه‌ای، موسیقی‌دان ایرانی (۸۰۶ق). مؤلف در این رساله اصول، فروع و قواعد علم موسیقی را بررسی کرده و به جای اصطلاح سازچینی که پدرش، عبدالقادر مراغه‌ای (۷۵۴ - ۸۳۸ق) به کار می‌برده، موسیقی چینی را به کار برده است. وی این رساله را به بایزید دوم عثمانی (۸۸۶ - ۹۱۸ق) تقدیم کرده است. در برخی از منابع به اشتباه این رساله را از محمود فرزند عبدالعزیز فرزند عبدالقادر دانسته‌اند. آغاز این اثر چنین است: «بدان که موسیقی تألیفی است که حکمای ارواح حیوانی وضع کرده‌اند نه جسم را که جسم را از آن نصیبی نیست و موسیقی صنعتی است مرکب از حیوانی

و روحانی و تألیف غناء الحان از اویست...» میکروفیلمی از این رساله در مجموعه‌ای به شماره ۹۵ و به ردیف ۶۱ با نام رساله در موسیقی به فارسی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

عرض کنم که اولاً نورالدین عبدالرحمن تألیفی در باب موسیقی ندارد. ثانیاً صاحب این رساله مطلقاً اصطلاح موسیقی چینی را به جای سازچینی به کار نبرده است. یادآوری می‌شود، آنچه در فهرست‌ها و برخی منابع مورد استفاده مؤلف دانشنامه آمده این است که نمودار یک‌برگی سازچینی تألیف عبدالقادر مراغی در انتهای کتاب مقاصد الادوار به صورت ضمیمه آمده است. ثالثاً تاریخ تولد عبدالقادر مراغی ۷۵۸ق است نه ۷۵۴ق. رابعاً این رساله، یعنی مقاصد الادوار، دو تحریر دارد و دو بار به نام دو پادشاه تدوین یافته است؛ اول بار به نام سلطان بایزید دوم عثمانی و دوم بار به نام سلطان سلیم شاه. خامساً مؤلف محترم نوشته‌اند: در برخی از منابع به اشتباه این رساله را از محمود فرزند عبدالعزیز فرزند عبدالقادر دانسته‌اند. ولی این مطلب کاملاً درست است و نمی‌دانم مؤلف محترم دانشنامه این مطلب را که در کمال شهرت است این چنین تکذیب می‌کند. ظاهراً منظور ایشان از «برخی منابع» فهرست نسخه‌های خطی فارسی (احمد منزوی)، جامع‌الاحان (تقی بینش)، «صد و سی و اند اثر فارسی در موسیقی» (محمدتقی دانش‌پژوه) و ... موارد دیگری است که در بخش منابع از آنها نام برده‌اند. سادساً چند سطری که مؤلف از آغاز رساله نقل کرده‌اند عیناً آغاز بخش موسیقی کتاب مجمل‌الحکمه (ترجمه گونه‌ای کهن از رسائل اخوان الصفا) است و ربطی به مقاصد الادوار محمودبن عبدالعزیزبن عبدالقادر بن غیبی مراغی ندارد. سابعاً شماره میکروفیلمی که مؤلف می‌گوید از این رساله در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است ۱۹۵ است و نه ۹۵.

دوم: نیست بر لوح دلم جز «الف» قامت یار

دیگر از عجایب هفتگانه کتاب غزالان‌الهند تألیف غلامعلی آزاد بلگرامی با تصحیح دکتر سیروس شمیسا است که در سال ۱۳۸۲ش توسط انتشارات صدای معاصر منتشر شد. عجیب هم همین عنوان کتاب است: غزالان‌الهند، که در اصل یعنی در تمامی نسخه‌ها و فهرست‌ها و نیز کتابهایی

که در آن از این اثر یاد شده آمده است: غزلان‌الهند. و چنانکه می‌دانید غزلان خود جمع غزال است. اما چرا استاد شمیسا چنین تصرفی در عنوان کتاب کرده است؟ او در مقدمه کتاب ارتکاب این غلط فاحش را (البته بی‌آنکه به غلط بودن آن معتقد باشد) به خود مؤلف یعنی آزاد بلگرامی نسبت داده و چنین توضیح می‌دهد: «دلیل انتخاب این اسم (و آوردن الف لام بر سر هند) مطابقت آن با تاریخ ۱۱۷۸ هجری قمری سال تألیف کتاب (حدود دو قرن و نیم پیش) بر مبنای حساب جمل است» (ص ۱۳).

اما جناب مصحح با افزودن «الف» به کلمه غزلان دقیقاً یک سال از این تاریخ که خود در مقدمه ذکر کرده، تعدی جسته و عنوان کتاب را به حساب جمل از ۱۱۷۸ که سال تألیف کتاب است به ۱۱۷۹ تبدیل کرده است. لذا آزاد بلگرامی (که از بزرگترین دانشمندان و عربی‌دانان سرزمین پهناور شبه قاره هند است) الف و لام بر سر هند نیاورده، بلکه جناب شمیسا یک الف در میانه لفظ غزلان جای داده است.

بنده قصد دارم انشاءالله نقدی را که در خصوص این کتاب و چند تصحیح دیگر از جناب شمیسا و اساساً خیلی از متون تصحیح شده شبه‌قاره نوشته‌ام منتشر کنم. اما در اینجا همین قدر عرض می‌کنم زحمتی که دکتر شمیسا در تصحیح کتاب مذکور کشیده‌اند الحق والانصاف آن را کم‌غلط و آراسته و خواندنی کرده است جز اینکه در برخی اعلام دقت لازم به کار نرفته که از آن جمله است: ثمین بلگرامی که به اشتباه صدیقی بلگرامی ثبت شده (ص ۱۸)، خان خانان که به اشتباه خان خاقان آمده (ص ۴۵)، مکین که به غلط نگین، و در پاورقی حسین نوشته (ص ۶۲) برهمن گرجی که برهمن کرچی و در جای دیگر کرچی ضبط شده (به ترتیب ص ۶۴ و ۱۵۷) و مواردی از این دست پردازیم.

سوم: برگی از نامه اعمال تو کافیست مرا

از دیگر عجایب، شایسته است از مقدمه دیوان فیضی یاد کنم که به قلم یکی از اساتید صاحب‌نام صورت تحریر یافته است. این دیوان که پیش از انتشار آن در ایران توسط ای. دی. ارشد تصحیح و در پاکستان منتشر شده بود عیناً در سال ۱۳۶۲ ش به شکل افست توسط

انتشارات فروغی با مقدمه حسین آهی در ایران تجدید چاپ شد. اما در مقدمه ایشان مواردی دیده می‌شود که ما جهت رعایت ایجاز تنها به نقد و بررسی یک صفحه از آن که همان صفحه نخست باشد بسنده می‌کنیم.

۱. در سطر نخست این مقدمه آمده است: «ابوالفضل فیاضی» که صحیح نیست و ابوالفضل نام برادر شاعر است و شاعر ابوالفیض نام داشته است.

۲. دو سه سطر پایین‌تر آمده است: «تحصیلات خود را... در محضر خواجه حسن مروزی آغاز نمود» که در آثاری چون شعورالعجم، منتخب‌التواریخ و تاریخ ادبیات در ایران، خواجه حسین مروی ذکر شده است.

۳. چند سطر پایین‌تر نوشته شده است: «خود نیز در هنر کتابداری و کتابشناسی و تذهیب و تجلید و... استاد بود.» که معلوم نیست بر چه اساسی است. البته فیضی کتابخانه نفیسی برای خود فراهم آورده بود و این موضوع در منابع متعددی ذکر شده، اما مهارت و استادی در تذهیب و تجلید احتمالاً ساخته و پرداخته تخیل نویسنده است.

۴. دو سطر پایین‌تر از کتابی با عنوان «مواردالکلام» از جمله تألیفات فیضی یاد شده که ظاهراً موارد الکلم صحیح است. گفتنی است کتاب مذکور سالها پیش در هند منتشر شده است.

۵. و بالاخره چند سطر پایین‌تر می‌نویسد: «مجموعه رسائل و منشآت وی را، برادرش با نام انشای فیضی تدوین نمود و به آثار او بیفزود» در صورتی که تدوین‌گر مجموعه نامه‌های فیضی خواهرزاده‌اش نورالدین محمد بوده و نه برادرش. این کتاب نیز چند سال پیش توسط همان مصحح دیوان فیضی یعنی ای. دی. ارشد در پاکستان به چاپ رسیده است. و البته نه تنها در این کتاب که در تمامی منابع مرتبط آمده که نامه‌های فیضی را خواهرزاده‌اش مرتب و مدون ساخته است. کتابی که برادر فیضی بعد از مرگ او گردآورده مثنوی مرکز ادوار اوست.

چهارم: بیرم‌خان همان عبدالرحیم‌خان خانان است؟!

کتاب ثمرات القدس من شجرات الانس یکی از حجیم‌ترین کتابهایی است که بنده در سالهای اخیر خریده‌ام. کتاب، تألیف میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی (۹۶۸ - ۱۰۲۲ق)



است که با مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر سیدکمال حاج سید جوادی در ۱۵۸۰ص توسط پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر شده است.

آنچه در این کتاب برایم عجیب بود نه برخی اطلاعات نادرست آن در مقدمه مثل انتساب پنج رقع به ظهوری ترشیزی (ص هفتاد و چهار)، فوت عبدالقادر بدایونی را سال ۱۰۰۴ق نوشتن (ص چهل و نه)، چهار عنصر (در کتاب: چهار عصر) و رقعات بیدل را دو کتاب فرض کردن (پانوش ص هفتاد و چهار) و موارد جزئی اینچنینی بوده است و نه اشتباهات در نقل اشعار و احادیث حال آنکه در بسیاری موارد صورت صحیح آن در پانوش آمده است و معلوم می‌شود که غلط تایپی نیست و مصحح صورت مغلوپ را در متن جای داده است.

اضافه می‌کنم که حتی مشاهده خطا در ثبت اعلام مشهور همچون بخشی طبسی به جای شمس طبسی (ص ۴۴۷) شمس دوه بجای شمس دده (ص ۱۰۲۷) شهاب‌الدین مخمره به جای شهاب‌الدین مهمره (ص ۵۳۴) رنتهینور به جای رنتهنبور (ص ۱۴۸۵) و موارد دیگر.

راستش اعجاب نگارنده به عبارتی در صفحه ۲۱۳ کتاب مربوط می‌شود. عبارت این است: «جناب بیرم خان در وقتی که حضرت جنت آشتیانی را فتح هند دست داد...»

روشن است که جنت آشتیانی تصحیف «جنت آشیانی» است و غلط تایپی هم نیست چرا که مکرر در کتاب آمده است (برای نمونه نگاه کنید به صفحه ۱۲۶۱ که شش بار در آن تکرار شده، و صفحه ماقبل آن، و دیگر صفحات) بلکه غرض پانوشتی است که مصحح در توضیح اسم بیرم خان مرقوم فرموده‌اند: «بیرم خان همان عبدالرحیم خان خانان است. از وی اشعار فارسی نیز باقیمانده است.»

بی‌شک کسانی که با تاریخ آشنایی دارند، اعجاب مرا درک می‌کنند. انشاءالله نقد و بررسی اجمالی این کتاب را هم به زودی منتشر خواهم کرد.

پنجم: قل میندازید ای کافرون!

احوال و آثار صفی‌الدین ارموی موسیقی‌دان بزرگ قرن هفتم هجری عنوان کتابی است که چند سال پیش از این به مناسبت همایش بین‌المللی صفی‌الدین ارموی از سوی

انتشارات فرهنگستان هنر منتشر شد. حاصل کوشش دو مؤلف محترم، کتاب مفید و مغتنمی شد که اگر نبود قطعاً همایش مذکور چیزی کم داشت. اما با وجود این راقم به پاره‌ای سهوالقلم‌ها برخوردم، از آن جمله، ترجمه عبارتی کوتاه درباره صفی‌الدین از سوی مؤلف محترم است. عبارت این است: «وصف علیهِ قولاً فی العشاق طویلاً» و ترجمه چنین: «وی درباره عاشقان شعری بلند سروده است» (ص ۵۱).

طبعاً دوستانی که اهل فن‌اند و با موسیقی نظری و عملی سروکار دارند، عجیب است که از سه اصطلاح به کار رفته در این عبارت غفلت کرده‌اند یعنی تصنیف، قول و عشاق که این سه اصطلاح، از قدیم‌ترین و رایج‌ترین اصطلاحات موسیقی جهان اسلام‌اند. تصنیف که مشهور است و معنای آن روشن. در گذشته هم همین کاربرد را داشته که امروز دارد؛ قطعه‌ای موزون همراه با کلام که انواع و اقسام آن در کتب موسیقی قدیم ذکر شده است؛ همچون بسیط، صوت، عمل، نشید عرب، کل‌الضروب و ... (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به شرح ادوار، جامع‌الالحان و مقاصد‌الالحان عبدالقادر مراغی، و نیز رساله موسیقی بنایی). قول نیز از جمله همین انواع است که مراغی درباره آن چنین توضیح می‌دهد: «اما قول باید که شعر آن عربی باشد و دخول از هر نقره که خواهند کنند و قول را دو طریقه باید که باشد: اول طریقه جدول، ثانی طریقه مطلع. و اگر مطلع را بر مصرعی ترتیب کنند یا بر بیتی می‌شاید.» (جامع‌الالحان، صص ۲۴۱-۲۴۲). این اصطلاح در شعر فارسی نیز از پرکاربردترین و شناخته‌شده‌ترین اصطلاحات موسیقی است. چنانکه حافظ می‌گوید:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ور نه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

غزل هم از انواع تصانیف است مقرون به شعر

فارسی.

و اما عشاق یکی از مقام‌های دوازده‌گانه موسیقی

قدیم است دارای دو شعبه زابل و اوج که دایره اول از

ادوار مشهوره محسوب می‌شده است. در شعر فارسی نیز

فراوان از آن یاد شده، چنانکه نظامی می‌گوید:

نوا را پرده عشاق آراست

درافکند این غزل را در ره راست

بنابراین عبارتی که اشاره به ساخت «تصنیفی» از نوع «قول» در مقام «عشاق» دارد چنین بی‌ربط ترجمه شده است: وی درباره عاشقان شعری بلند سروده است.

به یاد مطلبی افتادم که در مورد شخصی کاشانی‌الاصل در نسخه‌ای خطی دیده بودم: در تفسیر سوره قرآن و تغییر کلام خداوند رحمان صاحب معانی و بیان است و عالم لغت و ترجمان. چنانچه در تفسیر سوره مبارکه قل یا ایها الکافرون گوید قل میندازید ای کافرون. در تفسیر «ونسی خلقه قال من یحی العظام و هی رمیم» گوید نسیه به خلق مدهید که رم می‌کنند. ازو سؤال کردند از «والسماء ذات الحُبک» که یعنی چه؟ گفت: سماء به معنی زمین است. ذات هم که معلوم است می‌گویند آدم خوش‌ذات، بدذات. حرف سر حُبک است. حُبک آنها را می‌گویند که روی آب و می‌حُبکد (مسخره و مضحکه)، (کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۶۵۶۸).

ششم: الحق یاران «شکسته» خوانی کردند

سال پیش مسئولان کتابخانه مجلس شورای اسلامی تصمیم به انتشار یکی از نفایس این کتابخانه - مرقعات سید گلستانه (شکسته‌نویس بی‌بدیل اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده هجری قمری) - گرفتند و آن را ذیل عنوان «گلستان گلستانه» به مرحله اجرا رساندند که الحق کار شایسته و مغتنمی بود. اما اتفاق ناخوشایند و عجیبی که افتاد فارغ از گرافیک ضعیف کار، مقدمه ابتر و غیر مفید، و چاپ بی‌مناسبت اثری از استاد عطارچیان در انتهای کتاب، بحث شکسته‌خوانی در این کتاب بود. آقایان دست‌اندرکار برای تایپ شانزده عبارتی که کل این کتاب را تشکیل می‌داد، چهار کارشناس فن را برگزیدند تا شکسته‌خوانی کنند. در شناسنامه کتاب، نام این اشخاص ذیل عنوان «شکسته‌خوانی» آمده است.

اما نتیجه این همکاری و همیاری چنین شد که علیرغم کثرت اشخاص برای انجام کاری به این حد از اختصار و سهولت در خوانش تنها شانزده سطر که به خط شکسته نستعلیق کتابت شده بود بیش از هشت مورد غلط‌خوانی رخ داد مثلاً «آثار واجد اوست» به جای «آثار و اجداد است». «خلافت» به جای «خلافت». «فکت الغلی» به جای «فلک العلی» و...

به یاد دارم که در همان ایام دانشمند فاضل جناب آقای

دکتر حداد عادل ریاست وقت مجلس شورای اسلامی در نامه‌ای به رئیس کتابخانه مجلس این غلط‌خوانی‌ها را متذکر شدند. (متن نامه مزبور در شماره ۷۸ مجله پیام بهارستان، صفحات ۴۲ و ۴۳ منتشر شده است). اما دو نکته در ارتباط با این نامه چاپ شده به نظر رسید: اول اینکه «اول و آخر این نقد دقیق افتاده است» یعنی اولین و آخرین غلط‌خوانی شکسته‌خوانان از چشم تیزبین استاد حداد عادل پنهان مانده است: «مراسم الطاف» به جای «مراسم انصاف» در ص ۲۱ و «ار رشحات» به جای «از رشحات» در ص ۴۳.

البته لازم به ذکر است که در معدودی موارد سهو از خود کاتب یعنی سید گلستانه هم بوده است. مثلاً «چو» به جای «چه» در این مصرع: بهار توبه‌شکن می‌رسد چو چاره کنم (ص ۲۴). در مورد فکت‌الغلی هم نیمی از این اشتباه به گردن سیدگلستانه است که فلک را فکت نوشته (ص ۳۸) و شکسته‌خوانان تنها در تصحیف العلی به الغلی مقصر بوده‌اند.

انشاءالله کتابخانه مجلس شورای اسلامی بعد از این به خصوص با مدیریت جدید یعنی با حضور دانشمند محترم آقای رسول جعفریان در انتشار این نفایس هنری دقت و اهتمام بیشتری مبذول دارند.

هفتم: بیتی از امیرحسن دهلوی در دیوان امام خمینی (ره)

ذکر خیری از جناب دکتر حداد عادل شد و به یاد مطلبی دیگر افتادم که خوب است پایان‌بخش «عجایب هفتگانه» اش قرار دهم. خدمت آقای دکتر حداد رسیده بودم، هفت - هشت سال پیش، در دفتر دانشنامه جهان اسلام که صحبت از دیوان امام شد و ایشان فرمودند: بیتی مشابه این بیت معروف حضرت امام (ره)

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم

چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم

در کتاب کوچک سبز رنگی چاپ هند دیده‌ام که نام آن را به یاد ندارم، اما بیت در خاطر من هست:

همه تن چشم شده طالب دیدار شدم

چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم

گفتم: بله آن کتاب را که البته شکل کتاب دارد (قطع

رقعی است) و در واقع نوعی مجله است با عنوان «بیاض»



که انجمن فارسی دهلی آن را منتشر می‌کند بنده هم دیده‌ام و این غزل را هم که می‌فرماید مشاهده کرده‌ام، از روح‌الامین شهرستانی است و این تشابه قطعاً از جنس توارد است چرا که اولاً مضمون، مضمون دیریابی نبوده، و ثانیاً در آن سالها (تا زمان حیات حضرت امام) این بیت در جایی منتشر نشده بود. (برای نخستین بار از روی نسخه خطی کتابخانه ایندیا آفیس و نسخه کتابخانه موزه بریتانیا در مجله بیاض، سال ۱۰ شماره ۲ در سال ۱۹۹۰ میلادی به چاپ رسیده است) بنابراین احتمال تضمین و وام مصرع هم منتفی است.

شما نیست... این مصرع به هر روی، قطعاً از جنس توارد است و اینگونه تواردها کمابیش، و به ضعف و قوت در بین شعرا امری شایع و معمول، اما بنده بیتی از امیرحسن دهلوی را عیناً و بی اندکی تفاوت در دیوان امام دیدم، که جناب حسام‌الدین سراج هم از حسن انتخاب آن را در آلبوم «یاد یار» در لابلای اشعاری از امام خوانده‌اند. آن بیت این است:

بتی چون تو کجا در پرده ماند

مگر از ننگ چون من بت پرستی

دیوان امیرحسن سجزی دهلوی، به تصحیح نرگس

جهان، ص ۵۳۸. و پارسی گوینان هند و سند، ص ۴۰.

اضافه کنم که در یکی از چاپ‌های دیوان امام که بیت

مذکور به همراه مطلعی چنین آمده است

گرفتم ساگری از دست مستی

تعالی الله چه مستی و چه دستی

توضیحی بدین قرار در پاورقی آورده‌اند که «این دو بیت

در گوشه روزنامه یا ... به دستخط امام پیدا شده است.»

عجیب اینکه حضرات یک لحظه با خود نیندیشیده‌اند که

شاید حضرت امام شعر شخص دیگری را که شنیده، و یا

خوانده و پسندیده، در گوشه‌ای یادداشت کرده است.

به هر حال، وقتی مطلب را به جناب دکتر حداد

عادل گفتم ایشان فرمودند: این مطالب را ذکر کنید تا

اصلاح کنند. ما هم اینجا ذکر کردیم انشاءالله که اصلاح

می‌فرمایند.

ضمناً — حالا که صحبت از حسن دهلوی شد، و برای

آنکه این عجایب هفتگانه، هشتگانه نشود — همین جا

عرض می‌کنم مولانا حسن دهلوی که قصیده‌ای از او

در مدح حضرت علی (ع) در کتاب منتخب‌الاشعار فی

مناقب‌الابرار (به اهتمام سید عباس رستخیز، در صفحه

۴۶۷ جلد دوم) آمده از شعرای متأخر شبه‌قاره است و

غیر از امیرحسن دهلوی معروف است. بنابراین اینکه در

مقابل نام او نوشته شده «متوفی قرن هفتم» یک اشتباه

فاحش است و امیرحسن قرن هفتم هیچ مدح و منقبتی

برای حضرت امیر (ع) ندارد.



جالب اینکه (البته مطلبی را که می‌خواهم بگویم نمی‌دانم که خدمت جناب حداد عرض کردم یا نه، به هر حال آن زمان برای وقوع این توارد در ذهن خودم علت‌ها تراشیده بودم که اساساً پایه منطقی ندارد اما ذکر آن خالی از لطف نیست) روح‌الامین شهرستانی هم از سادات موسوی بود. اینکه از مهاجران به هند بود. (امام هم هندی تخلص می‌کرد. نک: دیوان امام) اینکه روح‌الامین نیز هم مرد علم بود و هم اهل سیاست. اینکه نامش روح‌الامین بود و نام حضرت امام روح‌الله؛ یعنی در نیمی از نام مشترک است با امام و اتفاقاً نیم دیگر اشتراک دارد با تخلص جانشین ایشان که در شعر «امین» تخلص دارند، و خلاصه از اینگونه علت تراشی‌ها که گاهی اوقات هم به نظر می‌رسد چندان تراشیده من و

است و کاسه هم سرش باز است. یعنی درپوشِ مانند دیگر ندارد.

د. کافر و کیش هر دو بی‌دین‌اند. در اینجا در چاپ ظاهراً ویرایشگران یا ویراستاران طبق معمول بیدین را «بی‌دین» چاپ کرده‌اند و به همین دلیل این مصرع وقت زیادی از من گرفت تا حل شود. باید این کلمه را «بیدین» نوشت تا ارتباط دو کلمه کافر و کیش آشکار شود. کافر همان بی‌دین یعنی لامذهب و لاکتاب است. اما کیش عبارت است از تیردان یعنی جعبه‌ای که در آن تیرها را می‌گذاشتند و به کمر خود می‌بستند تا در جنگ از آن جعبه تیرها را یکی‌یکی درآوردند و با کمان به سوی دشمن پرتاب کنند. ظاهراً بهترین نوع کیش یعنی تیردان جعبه‌ای بوده است که از چوب بید می‌ساختند. پس کیش هم بیدین یعنی ساخته‌شده از بید است.

هـ. عسل و دوغ هر دو شیرین‌اند. بعد از دوغ علامت تعجب گذاشته‌اند که ضرورتی ندارد زیرا که عسل شیرین یعنی مزه شیرینی دارد است و دوغ هم شیرین یعنی لبنیات است که ساخته شده از شیر است.

و. آفتاب و کلیچه هر دو خورند (در اینجا هم کلیچه با جیم یک نقطه نوشته شده است). کلیچه همان کلوچه امروزی است که به نوشته برهان قاطع (ج ۳، ص ۱۶۸۷) «نان کوچک روغنی است». باری آفتاب همان خور است یعنی خورشید و کلیچه را هم می‌خورند پس «خورند» در اینجا یعنی خور به معنای خورشید و نیز به معنای سوم شخص جمع از خوردن است.

ز. مادر شاه و طبل هر دو زنند. آری مادر شاه در هر حال زن است و نمی‌تواند مرد باشد ولی طبل را طبالان می‌زنند.

ح. علم و دزد هر دو بر دارند. علم یعنی پرچم روی دار یعنی چوب درازی قرار دارد و دزد را هم اگر بگیرند به دار می‌زنند پس سارق که ظاهراً در اینجا راهزن باید باشد بر دار کشیده می‌شود و علم هم بردار است.

ط. سگ و عطار هر دو مردارند. در اینجا هم علامت تعجبی بعد از عطار گذاشته شده است که لزومی ندارد. باری سگ مردار است یعنی مثل لاش مرده کثیف و نجس است و عطار هم مُرْمَکِی که یکی از داروهای گیاهی است دارد. پس مردار در مورد عطار به معنای دارنده مر یعنی مُرْمَکِی است.

مصطفی ذاکری

در شماره ۷ گزارش میراث (صص ۴۰ و ۴۱) آقای جواد بشری در پایان یکی از رساله‌های نسخه‌ای متعلق به قرن نهم موجود در کتابخانه شاهچراغ شیراز پنج بیت با خطی پریشان دیده و از روی آن استنساخ کرده و در آن گزارش به چاپ رسانده‌اند که یک مصرع آن جایش خالی است و در نه مصرع دیگر هر کدام یک زوج از کلمات بی‌ربط آمده است. این ابیات توجه حقیر را جلب کرد و متوجه شدم که آنها نیز کلمات بی‌ربط و در عین حال مربوط‌اند. اینک به ترتیب آنها را توضیح می‌دهم.

الف. زلف و نقاش هر دو در چین‌اند (در چاپ جین ثبت شده که حاکی از آن است که «ج» را در قرن نهم به صورت جیم موحد می‌نوشتند).

زلف در چین است یعنی چین و شکنج دارد. ظاهراً هنوز در قرن نهم زلف پرچین‌وشکن را دوست داشتند که شعرا به سنبل و خم گیسو و امثال آن تشبیه می‌کردند اما نقاش ظاهراً اشاره است به مانی که در نظر شعرا نقاش و صورتگر ماهری بود و او را از اهالی چین می‌دانستند چنانکه صورتگر چین معروف بود. پس زلف و نقاش در عین بی‌ارتباطی یک ربط داشتند که هر دو در چین بودند البته به دو معنای مختلف و ادبا این نوع کاربرد را در علم بدیع استخدام نامیده‌اند و ابن ابی‌الاصبع مصری (متوفی ۶۵۴ ق) در کتاب تحریرالتجییر (ص ۲۷۵) علت این نامگذاری را چنین شرح داده است. «استخدام آن است که گوینده لفظی را بیاورد که دارای دو معنی باشد و سپس دو لفظ دیگر را ذکر کند که با آن لفظ مرتبط باشد ولی هر کدام از این دو لفظ را به یکی از آن دو معنا استخدام کند (یعنی به کاربرد)». پس در این مثال «چین» دارای دو معناست که زلف و نقاش را شاعر جداگانه هر یک را به یکی از آن دو معنا استخدام کرده و به کار برده است و استخدام در اینجا به معنای کاربرد دوگانه است.

ب. حلقه و نقطه هر دو در شین‌اند یعنی شین دارای سه نقطه است و نیز دارای یک حلقه در آخر است، مانند دایره نون. پس حلقه و نقطه نیز در عین نامربوطی مربوط‌اند.

ج. عاشق و کاسه هر دو سربازند یعنی عاشق سر خود را در راه معشوق می‌بازد، پس سرباز و جان‌باز

استنساخ نسخه‌های فارسی در هندوستان

سده هجدهم میلادی

ع. بهرامی

سر گور اوزلی (۱۷۷۰-۱۸۴۴م)، سیاستمدار انگلیسی و نخستین سفیر انگلستان در دربار قاجار و طراح عهدنامه گلستان، پیش از آنکه برای انجام مأموریت سیاسی به ایران بیاید، هفده سال (از ۱۷۷۱ تا ۱۸۰۸م) را به تجارت در هند گذراند و در آنجا علاوه بر پژوهش درباره موسیقی مشرق‌زمین، زبانهای شرق و از جمله فارسی را هم به‌خوبی آموخت. او که علاقه خاصی به متون ادب فارسی داشت — و به سبب پژوهش‌هایش در زبان و ادب فارسی در زمره خاورشناسان نیز درآمد — طی سالهای اقامت در هند، نسخه‌های فارسی متعددی تهیه کرد به طوری که هنگام بازگشت به کشورش دارای مجموعه‌ای ارزشمند از متون کهن فارسی بود؛ سپس در دوران مأموریت در ایران این مجموعه را کاملتر هم کرد. او همچنین مجموعه‌ای باارزش از ترانه‌ها و آهنگهای شرقی را فراهم آورد و با مطالعه نوشته‌های کهن درباره موسیقی، متخصص این فن شد و تحلیلهایی بر آنها نوشت. تسلطش بر فارسی چندان بود که نظارت بر چاپ برگردان انگلیسی فرانسیس گلدوین از گلستان سعدی را بر عهده او گذاردند. تنها اثر منتشرشده او درباره ادبیات فارسی در سال ۱۸۴۶، یعنی دو سال پس از مرگش، با این عنوان منتشر شد.

Biographical Notices of Persian Poets with Critical and Explanatory Remarks

سر گور در نامه‌ای به برادرش، ویلیام اوزلی، که در خاورشناسی شهرتی بیش از او دارد، گزارشی درباره وضعیت استنساخ متون در هندوستان اواخر سده هجدهم میلادی، آورده است. در این گزارش او همچنین اشاره‌هایی هم به کیفیت نسخه‌های خطی‌ای دارد که پاره‌ای خاورشناسان از این سرزمین فراهم آورده‌اند. نامه سر گور اوزلی در زندگنامه او به قلم جیمز رینولدز، نقل شده که فریدون زندفرد برگردان فارسی آن را در

کتابش به نام سر گور اوزلی (تهران، نشر آبی، ۱۳۸۶ش، صفحات ۲۳-۳۳) آورده است:

«چهار متن فارسی از قرآن موجود است: کاشفی، بیضایی، حسینی، حسین واعظ. متن حسین واعظ را که تصور می‌کنم بهترین است، سعی دارم برای تهیه کنم. همین طور، در اولین فرصت، نسخه صحیحی از یوسف و زلیخا به همراه تعداد اشعار دیگری که بتوانم جمع‌آوری کنم و بی‌غلط باشد برای ارسال خواهم کرد. حتماً شنیده‌ای نسخه‌برداری در هند معمول و ارزان است، حداقل ما چنین فکر می‌کنیم؛ ولی یکی از صدها خالی از اشتباه نیست. بعضیها ناقص‌اند و برخی املاهای صحیح ندارند و از آنجا که در این قسمت از بنگال کتابخانه فارسی و یا کتابفروشی به این اسم وجود ندارد، یافتن هر کتاب خاصی مستلزم زحمت و کوشش بسیار است. در ایالات شمالی هند که فارسی تقریباً در حد موریس (زبان هندی) تکلم می‌شود، آثار برجسته‌ترین مؤلفین را می‌توان ساده و سریع به دست آورد... ولی در بنگال وضع به کلی فرق می‌کند. افراد بومی، اعم از مسلمان و هندو بیکاره، تبتل و در حال حاضر نسلی بی‌فضل و دانش‌اند. آن عده معدودی هم که به ادبیات علاقه دارند و نسخ قدیمی را گردآوری می‌نمایند، برای گریز از هزینه خرید کتاب، نسخ زیبای هندوستان و ایران را خودشان به صورتی ناهنجار و به خط «شکسته» نسخه‌برداری می‌کنند و این نسخ نیز معمولاً معیوب و مغلوپ‌اند.

منشیان فقیر که بیکارند، چون علاقه‌ای به قرض گرفتن نسخه اصلی ندارند به صورت «نستعلیق» قابل قبولی نسخه‌برداری می‌نمایند و برای امرار معاش به فروش می‌رسانند. همین وضع موجب شده نتوانم مجموعه‌های خود را به همان سرعتی که سایر اروپاییان مجموعه‌های خود را توسعه می‌دهند، افزایش دهم. این اروپاییان طبق توصیه منشیان خود هر نوشته بی‌ارزشی را که ظاهری نسبتاً مناسب داشته باشد، اکتیاع می‌کنند. من تنها نوشته‌هایی را می‌خرم که در ایران تهیه شده باشد، که خیلی هم کمیاب است، یا ترتیبی می‌دهم که تحت نظارت خودم از بهترین اصلها به صورت «نستعلیق» نسخه‌برداری شود.»



ع.ص

در کتاب ارشاد اثر فلانسی (ص ۱۰۷) آمده است:

چیز از پی جانست، نه جان از پی چیز

چون جان برود کجا به کار آید چیز؟

عین همین بیت در سمک عیار (ج ۱، ص ۱۷) نقل شده است. نیز بیتی از منظومه راحة الانسان (= «پندنامه انوشیروان»؛ مندرج در کتاب: شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ص ۵۰۸) سروده ابومحمد بدیع بن محمد بن محمود بلخی به دست است که مضمون این بیت را در خود دارد:

اگرچه عزیز است هر جای چیز

نباشد عزیزی چو جان عزیز

نیز در دیوان ناصر خسرو (ص ۴۶۴) آمده است:

جان پرمایه همی چون بفروشی به نچیز

چیز پرمایه همان به که به ارزان ندهی

از نمونه‌های پیش گفته شاید بتوان برداشت کرد که مضمون «چیز از پی جانست، نه جان از پی چیز» مثلی کهن بوده که در نوشته‌های ادوار دیرین به کار رفته و بعدها فراموش شده است.

شکار با موسیقی

در کتاب عجایب المخلوقات (ص ۵۷۲) ذیل توضیح «اسد» آمده: «شیر شعله آتش را بیند بگریزد و اگر ظشتی بزنند بگریزد... آواز بیشه دوست دارد، صیادان سرنای می‌زنند و دف و چون خواهند که شیر را گیرند، سلاح‌داران در پس مطربان آیند و می‌روند و شیر سماع می‌کند، چون آرام گیرد (چاپ: +کی)، سلاح‌ها به وی اندازند و وی را بگیرند و دربندند و بیشه می‌زنند.»

در کتاب نزهت‌نامه‌ی علائی (ص ۸۵) ذیل «گاو کوهی» آمده: «...چون آواز غنا و رود و سرود شنود، بدان مشغول گردد و گوش بدان نهد و در آن وقت چنان باشد که از تیر حذر نکند...»

حزین لاهیجی در اثر خویش رساله «خواص الحیوانات» (مندرج در: رسائل حزین لاهیجی، ص ۲۹۱) آورده است: «... و [گوزن] به آواز پای و دست کوفتن به سماع آید

و صیادان، به این وسیله اکثر آن را صید کنند» و گمان می‌رود آنچه خاقانی در دیوان خود (ص ۵۰۰) آورده، ناظر به همین موضوع باشد:

دف تا به شکارستان، شاد است ز باز و سگ

غم ز آن چو تذروان سر در خار همی پوشد

ضبط تایی تأنیث در متون کهن فارسی

در دستور دبیری (ص ۶ چاپ بهابادی) آمده است: «در تازی هر اسم کی درو «تا تأنیث» بود، «تا» را گرد نویسند؛ چون: «سلامه» و «عافیة» و مانند این. و «تا تأنیث» را بدان شناسند کی در پیش او حرف مفتوح بود و چون برو وقف کنی «ها» گردد. و اما در پارسی دو قسم می‌شود: آنچه «تا» در لفظ گفته می‌شود و متداول شدست «تا» را کشیده نویسند، چون «دولت» و «سلامت» و «عافیت» و «معاملت» و «مقالت»؛ و آنچه «تا» در لفظ نیاید «تا» را گرد نویسند، چون: «حجره» و «مناظره» و «فایده». تا گویی مثلاً: "مقالتی کی میان شما در حجره فلان رفت، مناظره‌ای بی فایده بود."»

شواهد این موضوع، به فراوانی در نسخه‌های کهن یافت می‌شود و شاید بررسی این موارد در نسخه‌ها و به خصوص در میان شعرها، بی فایده نباشد. برای نمونه دو واژه «معرکه» و «مملکه» در دیوان خاقانی (ص ۱۷۷) چنین ضبط شده است:

تو نیستان شیر سیاهی در این حرم

تو آشیان باز سپیدی در این دیار

شیر سیاهِ معرکه خاقانِ کامران

باز سپیدِ مملکه بانوی کامکار

یا واژه «عقیده» در تحفة العراقرین خاقانی (بیت ۱۰۴۵)

تصحیح نگارنده) که بدینگونه است:

ضربی ز علوم حق، دهاشان

چون جذرِ اصم عقیده‌هاشان

و نشان می‌دهد که گویا پیشینیان، حرف پیش از تایی تأنیث را — چنانکه میهنی نیز گفته که در عربی به فتح است — در زبان فارسی هم به صورت مفتوح تلفظ نموده و حرف تا را تلفظ نمی‌کردند.

۱. بیشه: نوعی نای، ساز بادی؛ در پایان همین عبارت به همین معنی تکرار شده است.

